



شماره ۴۸، سال چهارم - مهرماه ۱۳۸۷ برابر با اکتبر ۲۰۰۸

نشریه برونمرزی

جبهه ملی

ارگان نیروهای ملی ایران

هوشنگ کردستانی

سرمقاله

سخنی پیرامون

مهندس مسعود هارون مهدوی

گفت و گوهای بازرگان - برژینسکی

مهندس مهدی بازرگان نخست وزیر دولت موقت پس از پیروزی انقلاب اسلامی، در تاریخ یازدهم آبان ماه ۱۳۵۸ برای شرکت در جشن استقلال کشور الجزایر همراه با مصطفی چمران وزیر دفاع و ابراهیم یزدی وارد این کشور شد. در این سفر دو روزه دیدار و گفت و گو میان او و زیگنیو برژینسکی مشاور امنیتی جیمی کارتر رئیس جمهور آمریکا دست داد.

رابرت گینس وزیر دفاع آمریکا خود شاهد گفت و گوهای بازرگان - برژینسکی بوده است می گوید: در آغاز، برژینسکی آمادگی دولت آمریکا را برای برقراری روابط دوستانه و به رسمیت شناختن انقلاب اسلامی و معنبر بودن قراردادهای فروش جنگ افزار در زمان شاه به ایران را اعلام کرد و افزود، ما و شما دشمن مشترکی در همسایگی شمال ایران داریم. از این رو، می توانیم با یکدیگر همکاری داشته باشیم.

در پاسخ برژینسکی، بازرگان و همراهان او، خواستار بقیه در ص ۸

نیاز جامعه امروز ایران به یک سردار ملی

با توجه به فضای حاکم بر ایران برای تعویض رژیم و تحول اساسی، آیا به یک سردار ملی بیشتر نیاز است، یا اینکه یک شاه و یا رئیس جمهور؟

چنانچه به تاریخ رجوع نمائیم و ریشه و اساس تحولات مثبتی را که در ارتباط با دفاع از منافع و مصالح مردم رخ داده مورد بررسی قرار دهیم، پی خواهیم برد که پایه اصلی این تحولات تاریخی بر روی دوش و با همت و غیرت شخصیت های استثنائی بوده که قبل از هر چیز از خصوصیات یک سردار ملی بهره مند بوده اند که در رأس آن شهامت، صداقت، قدرت مدیریت و شناخت از جامعه قرار داشته! مهمتر از همه، قبل از توجه به منافع شخصی خودشان، منافع عام برایشان مطرح و قابل اهمیت بوده، اگر چه بعدها به درخواست مردم به ریاست دولت و یا پادشاهی رسیده باشند.

بطور نمونه، می توانیم در اینجا از چند تن از شخصیت های نامدار ملی همچون نادرشاه افشار، رضاشاه کبیر، میرزاتقی خان فراهانی ملقب به امیر کبیر و یا دکتر محمد مصدق نام ببریم.

برای نمونه امیر کبیر در زمینه ایجاد تحول در سطوح جامعه و رفع عقب ماندگی بخصوص در زمینه فرهنگی نسبت به دیگر جوامع متجدد تلاش بسیار نمود. امیرکبیر بعدها بخاطر مخالفت و مبارزه با استبداد و بی عدالتی که در آن زمان از طرف ناصرالدین شاه و اطرافیانش اعمال می شد، به دستور شاه قاجار به قتل رسید. بقیه در ص ۲

در این شماره می خوانید:

- نیاز جامعه امروز ایران به یک سردار ملی
مهندس مسعود هارون مهدوی
- سخنی پیرامون گفت و گوهای بازرگان - برژینسکی
هوشنگ کردستانی
- خبرهای ورزشی و
خبرهای سیاسی داخل کشور
- جهانی شدن
جهانگیر لقانی
- سلاح عشق در جنگ با قشریت
مهدی قاسمی
- برگزاری جشن مهرگان در استکهلم
عباس آهوچشم
- چیستیم؟
سروده ای از شهبال نوابی شاعر افغان

ایران متعلق به همه ایرانیان است

شاه را که به شهر تبریز وارد شده بودند با رشادت بسیار به زانو در بیاورند و این قابل اهمیت بود که هیچ ادعائی هم نسبت به اینکه بخواهند پست و مقامی بگیرند نداشته و تنها فکر و ذکرشان نجات مردم از بند استبداد بود.

میرزا کوچک خان جنگلی که اصلاً گیلانی بود، در بحران جنگ جهانی اول با شهادت و تلاش بسیار توانست سرپرستی گروهی از پارتیزان هائی را که استقلال ایران برایشان از نان شب هم پُر اهمیت تر بود، بعهدده بگیرد و در جنگل های گیلان حکومت خود مختاری بوجود آورد و در مقابل بلشویک ها که از راه بندر پهلوی وارد خاک ایران شده بودند به نبرد پرداخته و در برابر آنان از آب و خاک و استقلال کشورشان ایران دفاع کردند. او بعدها بطریقی بسیار ناچوانمردانه در جنگل به قتل رسید!

البته بسیار از شخصیت های ملی دیگر، امثال کُننل محمد تقی خان پسیان و غیره هم بوده اند که بخاطر دفاع از حقوق مردم و استقلال ایران جانشان را از دست دادند که متأسفانه پرداختن به همه آنها از حدود امکان این مقاله خارج می باشد.

تاریخ آینهٔ زمان های گذشته است و همیشه قضاوت درستی در مورد کسانی که بنحوی در بوجود آوردن تاریخ نقش داشته اند کرده. بهمین خاطر بطور نمونه از تعدادی شخصیت هائی که با نثار جانشان و یا با تحمل سختی های بسیار موجب تحولات مثبتی در جامعه زمان خود شده اند نام برده شد که اکثر ما با نام های آنان آشنائی داشته و خاطرات خوبی در ذهن ما از آنان باقی مانده و امروز باید برای ما و بخصوص مدعیان رهبری الگوئی باشند.

چنانچه مروری بر تحولات یکصد سال گذشته دیگر نقاط جهان نمائیم، با نام شخصیت های متعددی برخورد می کنیم که جوامع بشری همیشه بخوبی از آنان یاد کرده و مورد احترام دوست و دشمن قرار گرفته اند. از جمله: ماهاتما گاندی در هندوستان، مائو تسه تونگ در چین، پاتریس لومومبا در آفریقا، چه گوارا در آمریکای لاتین، مارتین لوتر کینگ در آمریکای شمالی، ولادیمیر اولیانوف مشهور به لنین در روسیه، ناپلئون بناپارت و ژنرال شارل دو گُل در فرانسه و نلسون ماندلا که با فداکاری های بسیار موجب تحولاتی در آفریقای جنوبی شد، می باشند. خوشبختانه نلسون ماندلا هنوز در قید حیات است و از نادر کسانی است که توانست شاهد نتایج پرارزش مبارزات خود و هموطنانش باشد.

در ارتباط با کشور خودمان ایران، در حال حاضر از تنها کسی که می توانیم نام ببریم مهندس امیر انتظام است که عملاً نشان داد نسبت به بقیه فعالین سیاسی در داخل ایران از یک روحیه مقاوم و ثبات در مبارزه که توأم با افکار ملی و مخالف با هرگونه سیستم استبدادی می باشد برخوردار است. امیر انتظام با علم به اینکه می باید از خیلی مواهب بگذرد، سال ها در اسارت بودن را به زیر بار نرفتن این چنین سیستم حکومتی که عاری از هرگونه رعایت حقوق اولیه انسانهاست ترجیح داد. البته باید عرض کنم تا رسیدن مهندس امیر انتظام به مرتبه یک سردار ملی و احراز این بقیه در ص ۶

نیاز جامعهٔ امروز ایران به یک سردار ملی

بقیه از ص ۱

دکتر محمد مصدق در اسفند ماه ۱۳۲۹ به نخست وزیری منصوب و با تشکیل جبهه ملی و پشتکار بسیار توانست، با تمام کارشکنی هائی که به تحریک بیگانگان از طرف مخالفین صورت می گرفت، قانون ملی شدن صنعت نفت را به تصویب برساند. این اقدام که با منافع شرکت های بزرگ نفتی دنیای غرب مغایرت داشت، مورد غضب آنان قرار گرفت که به برکناری او از سمت نخست وزیری و زندانی شدن نامبرده ختم شد. دکتر مصدق از آن به بعد می بایستی تا آخرین لحظات حیاتش در تبعید بسر ببرد. این پاداشی بود که دکتر مصدق بخاطر دفاع از حقوق و منافع و مصالح ملی کشورش دریافت نمود.

رضا شاه در سوم اسفند ماه ۱۲۹۹ با قاطعیت و پشتکار بسیار و شهادتی که از خود نشان داد موفق شد بساط سلسله قاجار را که باعث از هم پاشیدگی جامعه و همه گیر شدن رخوت و فساد شده بود، برای همیشه جمع نموده و به تاریخ بسپارد. او بعد ها با توقعات غیر قانونی و بیجای ذول بیگانه مواجه گردید. رضا شاه که به معنای واقعی یک سرباز بود، بیش از هر چیزی به استقلال میهنش می اندیشید. لذا زیر بار خواست های غیر قانونی بیگانگان نرفت و اجباراً می بایستی از سمت پادشاهی ایران استعفا داده و بنفع فرزندش کنار رود. رضا شاه می بایست به جرم نرفتن زیر بار خواسته های بیگانگان و احساس مسئولیت نسبت به آب و خاک وطنش، تا آخر عمرش در شهر ژوهانس بورگ - آفریقای جنوبی - به زندگی در غربت تن بدهد.

رضا شاه یک انسان خودساخته ای بود که در مدت زمان کوتاهی که پادشاه ایران بود، در زمینه سازندگی ایران نوین نقش بسیار مهمی ایفا کرد.

ابومسلم خراسانی یا عبدالرحمان ابن مسلم مروودی، موسوم به ابراهیم که نامش در واقع بهزادان بود، یک ایرانی و رادمرد به تمام معنی بود که از ظلم و بیدادگری حکومت بنی امیه به تنگ آمد و به مبارزه با آن برخاست تا اینکه به شکست و سقوط بنی امیه منجر شد و عباسیان را بخلافت رساند.

تنها آرزویی که همیشه ابومسلم خراسانی داشت، استقلال ایران بود، نهضت او را بخاطر جامه سیاهی که به تن داشتند، نهضت سیاه جامگان می نامیدند.

قهرمان ملی دیگر ما بابک خرم دین و گروه وابسته به وی بودند که از سالامردان عصر خود و به سرخ جامگان مشهور بودند.

جالب است که بعد از صدها سال دیدیم که در گرجستان حزب مخالف دولت از همین تاکتیک یعنی یکپارچگی رنگ لباس که رنگ نارنجی را انتخاب کرده بودند استفاده و به پیروزی هم رسیدند.

ستارخان و باقرخان که بعدها مردم به پاس از جان گذشتگی و استقبال از خطر و خدمات ارزشمندشان آنانرا به القاب سردار ملی و سالار ملی مفتخر نمودند - که الحق لیاقت این عنوان ها را داشتند - این دو شخصیت ملی با همبستگی یکدیگر توانستند نیروهای اعزامی محمد علی

یارب انصافی بده آن شیخ دعوی دار را

تا بخواری ننگرد رندانِ دُردی خواری

شرع را آزار اهل دل تصور کرده اند

ز آن نموده پیشه خود شیوه آزار را

عبدالرحمن جامی

نامه سرگشاده علی کریمی بازیکن تیم ملی فوتبال

علی کریمی بازیکن تیم ملی فوتبال از باشگاه پرسپولیس و چهره سرشناس بین المللی فوتبال ایران با انتشار نامه سرگشاده ای خطاب به رئیس فدراسیون فوتبال، از تیم ملی خداحافظی کرد.

این نامه حاوی فاکت های مهم و جالبی است که از عرق ملی و میهن دوستی و اعتقاد ملی پوشان ما به مردم و ردکننده سخنان مسئولان ورزش جمهوری اسلامی است که می گویند بی لیاقتی و عدم شایستگی خود را در بازی های المپیک پکن که باعث سرشکستگی سنگین و دور از انتظار شد، به گردن قهرمان ملی بیاندازند. علی کریمی در نامه خود می نویسد:

«با آنکه بیش از صد بار افتخار پوشیدن پیراهن تیم ملی را داشته ام، همچنان این پیراهن برایم عزیز و مقدس است» و می افزاید: «با تمام علاقه و عنایتی که در راه رسیدن به تیم ملی دارم، نوعی احساس تحمیلی مرا رنج می دهد». با توجه به جو فعلی ضمن عذرخواهی از مردم خوب و فهیم و تمامی آنهایی که با محبت و مهر صادقانه مرا پذیرا شده اند به خاطر مصلحت تیم ملی و با آرزوی توفیق برای دوستان ملی پوش، دعاگوی آنان در راه بر فراز و نشیب تا جام جهانی هستم». و اضافه می کند: «امیدوارم مردم خوب شرایط مرا درک کرده باشند و بدانند این تصمیم سخت و مشکل را صرفاً به خاطر مصلحت تیم ملی گرفته ام. زمانی با حضورم به تیم ملی خدمت می کردم و امروز با خداحافظی از تیم ملی، به جام جهانی و خوشحالی تمام ملت عزیز ایران».

ننگ بر آنان که بی کفایتی و بی لیاقتی خود را در به نابودی کشاندن استعداد های جوانان ما، بر گردن ملی پوشان و پهلوانان میهن دوست و مردم ایران می اندازند.

تیم فوتبال نوجوانان ایران قهرمان آسیا

تیم فوتبال نوجوانان زیر ۱۶ سال ایران در مسابقه نهایی نوجوانان آسیا که در کشور ازبکستان انجام شده، تیم فوتبال کره جنوبی را ۲ بر ۱ شکست داد و قهرمان این دوره از مسابقه های آسیایی گردید.

تیم نوجوانان ایران همچنین برای شرکت در جام جهانی نوجوانان که در سال ۲۰۰۹ در نیجریه برگزار خواهد شد، انتخاب شده است.

ما این پیروزی را به نوجوانان و جامعه ورزشی شادباش می گوئیم.

نامه خانواده های جانبازان فاجعه قتل های

زنجره ای

هم میهنان

در آستانه دهمین سالگرد فاجعه قتل های سیاسی آذر ۱۳۷۷ یاد جانبازان این جنایت ها، داریوش و پروانه فروهر، محمد مختاری و محمد جعفر پوینده را به همراه یاد یکایک قربانیان قتل های سیاسی در ایران گرامی می داریم. ما همچنان بر خواست خود برای افشای تمامی حقایق در مورد این جنایت های ضد بشری و تشکیل دادگاهی صالح برای رسیدگی به این جنایت ها پای می فشاریم. کشتار دگراندیشان در ایران که به صورت سازمان یافته و از درون نهادهای حکومتی انجام شده، زخم بازی است بر وجدان عمومی جامعه ایران. هر یک از ما در جایگاه خویش خود را مسئول دادخواهی این جنایت ها می دانیم.

با امید به استقرار آزادی و عدالت در ایران!

خانواده های فروهر، مختاری، پوینده

تجمع کارگران کارخانه قند

حدود ۱۵۰ تن از کارگران کارخانه سردسیر که نزدیک به یک اسل است حقوق و مزایای خود را دریافت نکرده اند، از روز ۷ مهرماه ۱۳۸۷ همراه با زن و فرزندان خود در محل کارخانه اجتماع نموده و خواهان حقوق و مزایای عقب افتاده و تعیین تکلیف وضعیت خود شدند.

کارگران این کارخانه قند در بدترین شرایط زندگی بسر می برند و حتی توانایی فرستادن فرزندان شان را به مدارس ندارند.

اجتماع سیل زدگان ماکو

مردم سیل زده و آسیب دیده ماکو که از شرایط مناسبی برخوردار نیستند، برای دریافت تجهیزات روزانه که به آنها وعده داده شده و عملی نگردیده است، در اجتماعی که بیش از ۵ هزار تن در آن شرکت داشتند، مقابل فرمانداری گرد آمدند و به وضعیت سخت زندگی خود در شرایطی که فصل سرما آغاز شده است، اعتراض نمودند.

جهانی شدن Globaliation

بخش سوم

آمریکا بخشی از آفریقا، اقیانوسیه، هندوستان و بخشی از چین و بسیاری از ممالک و سرزمین های دیگر که در این مسیرها قرار داشتند با قبول نُرْم ها و ارزشهای اروپایی و بویژه انگلیسی از نتایج موج دوم جهانی سازی بهره مند شدند. اینکه آمریکاییان که خود از دهها ملیت مختلف تشکیل شده اند و استرالیایی ها، کانادایی ها، هندی ها، پاکستانی ها، مردم آفریقای جنوبی و بسیاری مردم کشورهای دیگر به زبان انگلیسی صحبت می کنند و در ساختارهای فرهنگی، اجتماعی و سیاسی شان نُرْم ها و ارزشهای انگلیسی را الگو کرده اند، خود جلوه ای دیگر از جهانی شدن است که متأثر از موج دوم آن بوده است.

موج سوم جهانی شدن قرن ۱۸ میلادی

شگفت انگیزترین موج جهانی شدن، موج سوم آن در قرن ۱۸ میلادی می باشد. غارت کشورهای هند، چین، آمریکا، آمریکای جنوبی، آفریقا و تجارت برده به آمریکا توسط کشورهای اروپایی و در رأس آنان انگلستان، ثروت هنگفتی را در اروپا جمع آوری و متمرکز نمود. انقلاب بورژوازی انگلستان میان سالهای ۱۶۴۰ و ۱۶۶۰ و پس از آن انقلاب بورژوازی فرانسه در اواخر قرن هجدهم شرایط سیاسی مساعدی برای رشد سرمایه داری بوجود آورد. انقلاب صنعتی در انگلستان که بر بیش از ۲۰۰ سال جمع آوری اطلاعات و کشفیات علمی و فنی زیادی استوار بود چهره صنعت، تجارت و کشاورزی را بکلی تغییر داد. ابداعات و ابتکارات فراوان در کشاورزی و دامداری در قرن ۱۸ توسط جترو تال (۱۶۴۷-۱۷۴۱) چارلز ویسکانت تاوونند (۱۶۷۴-۱۷۳۸) و روبرت بیکول (۱۷۲۵-۱۷۹۵) بهره وری از زمینها و تولید و پرورش دام و دامداری را بالاتر برد و میلیونها نیروی کار انسانی را از بخش کشاورزی آزاد نمود.

اصلاحات و اختراعات متعدد در صنعت نساجی از جمله ماکوی پرنده ماشین نخ ریزی و ریچارد آرک رایت که با قوه آب کار می کرد و ماشین پنبه پاک کنی الی ویتینی در آمریکا به سال ۱۷۹۳ باعث شد که مقدار پارچه ای که یک دسته کارگر می توانستند بیافند چند برابر گردید. اختراع جیمز وات در سال ۱۷۸۱ یعنی ماشین بخار بزودی جانشین قوه محرکه آسیابهای بادی و آبی - ماشین های استخراج زغال سنگ و آهن، کشتی، لوکوموتیو جرج استیونسون و دستگاه و ماشین های چاپ گردید. این تحولات نه تنها تولید را آسانتر کرد بلکه بر حجم آن به مقدار زیادی افزود. بخش صنعت موفق شد نیروی آزاد شده بخش کشاورزی را جذب کند و با افزایش تولید در مقیاسی که بشر هرگز تا آن

زمان تجربه نکرده بود، بخش ارتباطات و حمل و نقل را مدرنیزه کرده در سطح جهانی توسعه دهد. انقلاب صنعتی سیستم گذشته استاد و شاگردی را از میان برد و کارگاههای کوچک کاردستی را به کارخانجات عظیم صنعتی تبدیل نمود و دنیا پس از آن وارد شکل بندی اقتصادی - اجتماعی جدید یعنی جامعه سرمایه داری شد. کارل مارکس بزرگترین منتقد مناسبات سرمایه داری بخش بزرگی از زندگی علمی خود را صرف تحقیق و توضیح دنیای جدید نمود. هم اوست که وجه بارز جامعه سرمایه داری را تولید و مبادله کالا می داند. کالا را سلول اولیه جامعه نوین می داند و نشان می دهد که چگونه با آناتومی آن سرمایه داری را بهتر می توان شناخت. او می گوید که کالا حامل دو ارزش متفاوت، ارزش مصرف و ارزش مبادله ای می باشد. ارزش مصرف کالا، مثلاً کفش در مصرف آن رفع یک احتیاج بشری می باشد و ارزش مبادله ای آن برابر با قیمت متوسط اجتماعی ساعت کار مفید و لازمی است که برای تولید آن مصرف می شود. او معتقد است که در جامعه سرمایه داری نیروی کار هم خود تبدیل به کالا می شود ولی نه یک کالای معمولی بلکه کالایی معجزه گر کالایی که ارزش اضافه تولید می کند. این تبدیل به ظاهر ساده سرآغاز بزرگترین، ژرفترین و شگفت انگیزترین تحولات تاریخی قرون اخیر گردید. به محض ظهور این کالای معجزه گر هر دو جبهه سرمایه و کار به وجود آن پی بردند. سرمایه که همه جا به دنبال سود بیشتر می گردید حاملین کالای معجزه گر را در ابعاد میلیونی و در کارخانجات سازماندهی کرد. از سوی دیگر زنان و کودکان به یکباره دریافتند که برخلاف گذشته آنها نیز مانند مردان کالایی برای مبادله و فروش دارند. بدینسان وجه تولید کالایی بافت سنتی خانواده و در پی آن بافت سنتی جامعه را از هم درید و مرد، زن، جوان و کودک به کارگرانی که نیروی کار خود را در مقابل دریافت دستمزد می فروشند تبدیل شدند. سرمایه داری (کالا و تولید کالایی) وقتی از یکسان سازی ساختاری قلمرو اولی خود - اروپای غربی - فارغ شد، ابتدا رو به سوی مستعمرات مستقیم خود نهاد و سپس کوشش نمود و همچنان مینماید که همه جهان را بدان سو رهنمون سازد. مارکس در مانیفیست خود تصریح می کند: «نیاز به یک بازار دائم التوسعه برای فروش کالاهای خود، بورژوازی را به همه جای کره زمین می کشاند. همه جا باید رسوخ کند، همه جا ساکن شود، با همه جا رابطه برقرار کند ...

بورژوازی، از طریق تکمیل سریع کلیه ابزارهای تولید و از طریق تسهیل بی حد و اندازه وسایل ارتباط همه و حتی وحشی ترین ملل را به سوی به اصطلاح تمدن می کشاند ... وی ملت ها را ناگزیر می کند که اگر نخواهند نابود شوند، شیوه تولید بورژوازی را بپذیرند و آنچه را که تمدن نام دارد نزد خود رواج دهند. بدین معنی که آنها نیز بورژوا شوند. خلاصه آنکه جهانی همشکل و همانند خویش می آفریند.» (م. ح. ک، ص ۲۶، تأکید از اینجانب است)

بدین ترتیب وجه تمایز موج سوم جهانی سازی با امواج اول و دوم در منبع قدرت موجهاست. در اولی و دومی این نیرو از بیرون جامعه اعمال می گردد و در سومی این نیرو از درون خود جامعه نشأت می گیرد.

ادامه دارد

سلاح عشق در جنگ با قشریت

مردم آزاده باید عشق را

بخش آخر

تو نه کار افتاده ای نه عاشقی
مُرده ای کی عشق را تو لایقی
باز قدمی بالاتر
هر که او در عشق مُحکم شد قدم
در گذشت از کُفر و از اسلام هم
عشق را با کافری خویشی بُود
کافری خود مغزِ درویشی بُود
و حافظ شیراز نیز که آن همه در درکِ شرعیات استخوان
خرد کرده و قرآن را بانواع روایات به حافظه سپرده است،
سرانجام به این نکته می رسد که:
عشقت رسد به فریاد، وَر خود بسان حافظ
قرآن ز بُر بخوانی در چهارده زوایت
واضح است اگر راه جستن به خدا که همان «عشق تمام»
است و حلول در این چشمه نور که مفهوم همان بازگشت به
ریشه است، بدینگونه که عارفان برگزیده اند، مقبول عام
شود در دکه سوداگران شریعت دیگر چه متاعی باقی خواهد
ماند؟

امام و مفتی و فقیه و مجتهد دیگر بکجا بیاویزند؟
بر سر این هزار هزار ساله و توضیح المسائل و آداب
غسل و ناخن گیری و حق امام و خُمس و مشکلات شکیات
چه خواهد آمد اگر بسیار شوند آنها که می گویند:
من نخواهم لطف حق از واسطه
که هلاکِ خلق شد این واسطه
من نخواهم دایه، مادر خوشتر است
مُوسیم من، دایه من مادر است
اگر خداوند بر پیامبر اولوالعزم خود (موسی) خشم می گیرد
و می خروشد که چرا بنده صافی او را به اتهام اجتناب از
بخشنامه های «پیامبرانه» آزرده است، و تعلیم می دهد
بجای این نسخه ها:
آتشی از عشق در دل بر فروز
سر بسر فکر و عبادت را بسوز
و سرانجام اگر «عشق» اسطراب اسرار خدا باشد و جای
«عبادات» را پُر کند - آنوقت رزق این خیل عظیم متولیان
دین پناه از کجا می رسد؟
نطفه جنگ و جنگی حتی خونبار در همین جا بسته می شود
و حلاج ها بر سر دار دشمن جان می دهند - بوسعید ها را به
محاکمه می خوانند - و مثنوی در شمار نجاسات قرار
می گیرد با اینهمه سلاح این مردم بسند غسل، شکستنی
نیست.

آن طرف - بر زمین و زمان می تازد - بر کنگره های قدرت
جنگ می اندازد - و این طرف - به درون دلها راه می برد.
آن یک - تقلا می کند تا «اندیشه» را در قفس حبس کند و
این یک - قفس را می شکند.
آن یک - با نافرنگ قشریت - نسخه رستگاری می پیچد که
اگر نپذیرفتی، تیغ جانگیر را نیز بر آن الصاق می کند و این
یک - با فرهنگ «آزادگی» و بشارت «خودمختاری» داروی
عشق را تجویز می کند.

که با طبیعت و طلب آدمیزاد می خواند.
آن یک - به انهدام آنچه بود قیام می کند و این یک - سر
آن ندارد که به معتقدات تو اعلان جنگ دهند.
وصیتش این است که آزاده باش - اندیشه را در قالب ها
زندانی مکن:

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر پنه
چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند
پس:

پای در نه همچو مردان و مترس
در گذر او کُفر و ایمان و مترس
در کشاکش این جدال آشتی ناپذیر است که زاهد
پاورچین بسوی قدرت می خزد و عارف به «مصلح» بنای
یک فرهنگ پویا بدل می شود و ارزش های تازه ای می
آفریند که اگر چه ناپیدا ولی پُر اثر، تجاوز نافرنگ را که
شکار اندیشه را عزم کرده است - مانع می شود.
قشریت و قالب ها و قفس هایش را می شکند و به
رویش های فکر میدان می دهد.

خدمت عارفان و چراغ نورافشان عشقشان در پایداری
فرهنگی ایران بدینگونه بود.
سیر جاودانگی سنائی و عطار و مولانا و حافظ، در آن معرکه
های قهر و انتقام و در زیر سایه سهمگین قدرت آشکار و
نهان مفتی و فقیه و خلیفه را در چنین نبرد جانانه ای باید
جست.

آنها می دانستند که از حقیقت دفاع می کنند، و آنکس که
پشت به حقیقت دارد چرا بترسد و نگوید که تعلیم شیخان
همچو آب شوری است که مریدان نادان از آن می نوشند و
کور می شوند.

ترک این تزویر کُن شیخ نفور
آب شوری جمع کرده، چَند کُور
کاین مریدان من و من آب شور
می خورند از من همی گردند کور

ارزیابی باور مولوی ها و عطارها و سنایی ها و حافظ ها و
بوسعیدها و حلاج ها و بایزیدها با معیارهای امروزی شاید
راه بجایی نبرد، اما در هر حال با همین معیارها می توان
تشخیص داد که نقش عشق و عرفان در پهنه دفاع از
فرهنگی که به شیخون نافرنگ تعبد و قشریت گرفتار
آمده تا چه پایه تابناک و ستایش انگیز بوده است.

حدود ۲۹ سال پیش که هنوز مدت کوتاهی بود که از تغییر رژیم گذشته بود، شاهزاده رضا پهلوی اعلام پادشاهی کردند و بلافاصله از طرف هوادارانشان بنام رضا شاه دوم نامیده شدند که جامعه ایران نسبت به این حرکت عکس‌العملهایی متفاوت نشان داد.

از آن تاریخ تا به امروز، شاهزاده بدون توجه به چند تنی دیگر از مدعیان رهبری به فعالیت پرداختند و هر چند گاهی از طریق رسانه‌ها نظریات و برداشت‌ها و برنامه‌هایشان را نسبت به موقعیت ایران و مردم آن طی سخنرانی‌های متعدد و یا نگارش مقاله و نشر کتاب بیان می‌داشته‌اند و تاکنون از این طریق توانسته‌اند تا حدودی رابطه خودشان را با مردم حفظ نمایند.

در این مورد تعدادی از شخصیت‌های اپوزیسیون که متعلق به گروه‌ها و ایدئولوژی‌های مختلف از جمله پادشاهی پارلمانی و جمهوری دموکراسی هستند، اعلام آمادگی نمودند که بدون هیچگونه تعصبی به نوع نظام مورد نظرشان و تنها بخاطر نجات مردم ایران، شاهزاده رضا پهلوی را که شخص موجهی برای به ثمر رساندن این هدف حیاتی تشخیص می‌دهند به اتفاق آراء برای احراز سمت مدیریت این حرکت انتخاب نمودند.

برای رسمیت پیدا کردن این همکاری که محدود به مقطع اول مبارزات ما تا برکناری حکومت فعلی بود، الزاماً همه پنج نفر حاضرین در جلسه از جمله نگارنده به اضافه شخص شاهزاده و جناب آقای احمد اویسی که بنام شاهد در جلسه حضور داشتند، زیر میناق نامه را که حاوی چگونگی راه کار نجات ملت ایران و نحوه همکاری این گروه به مدیریت شاهزاده رضا پهلوی بود امضاء کردند و کار این گروه رسمیت پیدا کرد و قرار شد که بصورت جدی و با احساس مسئولیت بسیار به صحنه کارزار وارد شده و بقول معروف با تمام وجودمان بزنیم به قلب لشکر دشمن.

متأسفانه اقدام به اینکار که توأم با خوشحالی و امید بود مدت کوتاهی بیشتر دوام نیاورد و تمام این زحمات و عهد و پیمان‌ها به فراموشی سپرده شد. حدود دو سال دیگر به زندگی در غربت اضافه شد. هر روز که می‌گذرد در میان اپوزیسیون و غربت نشینان یأس و ناامیدی بیشتر رسوخ پیدا می‌کند. تا آنجا که از اعتماد مردم نسبت به اپوزیسیون دیگر چیزی باقی نمانده و همه نسبت به یکدیگر بدبین هستند.

به عقیده نگارنده و خیلی از پیش‌کسوتان سیاسی، اشتباه بزرگی که شاهزاده در این سی سال گذشته مرتکب شده‌اند این بوده که بجای اینکه بیایند در نقش یک سردار ملی وارد گود سیاست شوند رُل یک شاه بی تاج و تخت را بازی کرده‌اند که در اطاق انتظار نشسته و منتظر این هستند که نوبتشان شود و صدایشان بزنند و بگویند که همه چیز مهیاست، تشریف بیاورید در مراسم تاج‌گذاری شرکت کنید. ولی متأسفانه دست‌یابی به این خواست‌ها آنچنان که بعضی‌ها تصور می‌کنند به این سادگی‌ها نیست.

مسائل ایران پیچیده‌تر از این حرف‌هاست. رسوخ پیدا کردن به فضای رعب و وحشت حاکم بر ایران و نجات مردم

بقیه در ص ۷

نیاز جامعه امروز ایران به یک سردار ملی

بقیه از ص ۲

موقعیت که مردم روی آن صحنه بگذارند خیلی فاصله است. همانطور که همه ما می‌دانیم، فضای سیاسی و اجتماعی حاکم بر ایران در حال حاضر غیر عادی و فاقد هرگونه آزادی و اصول مدیریت صحیح برای اداره جامعه ایران می‌باشد.

این کلاف سر در گم و ویروسی که عمیقاً در بند بند تن این وطن رسوخ کرده به این آسانی‌ها از بین نخواهد رفت، مگر اینکه فعالین سیاسی مبارز و دلسوز وطن، تحت رهبری یک مدیریت صحیح همت کرده و به پا خیزند و دست از این همه حرف و وعده بدون محتوی بردارند.

انتخاب شیوه مبارزاتی که ناکنون به صورت از هم گسیخته انجام گرفته بیشتر به یک داروی مسکن کاذب شباهت داشته تا به یک راه کار مؤثر. به همین خاطر هم تا امروز موفق به معالجه قطعی این مریض لب‌موت که وطن ما ایران است، نشده‌ایم.

دلیل اینکه تیتراژ "نیاز روز افزون جامعه امروز ایران به یک سردار ملی" را برای این مقاله انتخاب کرده‌ام بدینی و ناامیدی روزافزون مردم از نحوه کار و فعالیت‌های گروه‌های سیاسی است که بیشتر متوجه ضعف و کمبود مدیریت و رهبری می‌شود که تاکنون نه تنها نتوانسته پاسخگوی خواست‌های مردم که یکی از موارد آن ایجاد همبستگی مابین نیروهای ملی بوده باشد، بلکه بعلاوه از هم گسیختگی این نیروها که از فقدان رهبری ناشی می‌شود، بیشتر باعث نداوم حکومت جمهوری اسلامی شده. سردار ملی با توجه به خصوصیاتش از جاذبه خاصی برخوردار است که می‌تواند در زمینه گردهمائی و همبستگی نیروهای ملی نقش بسزائی ایفا نماید.

همانطور که همه می‌دانیم پس از رُخداد انقلاب، سیستم حکومت جمهوری اسلامی بر ایران حاکم شد که ۳۰ سال از عمر آن می‌گذرد و هنوز هم ادامه دارد. در طول این سالها بارها شخصیت‌هایی در صحنه سیاسی پیدا شدند که مدعی و قصد رهبری مخالفین حکومت را در سر داشتند، ولی به مرور دیدیم که یکی پس از دیگری، یا مثل زنده یاد شاپور بختیار که به قتل رسید و یا شادروان دکتر احمد مدنی که به رحمت ایزدی پیوست و یا اینکه به دلایلی دیگر موقعیتشان را از دست داده و از صحنه خارج شدند.

یکی از دلایلی که مدعیان رهبری اپوزیسیون موفق نشدند به آن جایگاه لازمه راه پیدا کنند، رابطه خیلی نزدیک و آلودگی با بیگانگان بود که متأسفانه هنوز هم بدون توجه به اثرات منفی این دوستی‌های یک‌جانبه و بدون توجه به منافع مردم ایران - که بیشتر جنبه ارباب و رعیت دارد - ادامه داده و ترجیح می‌دهند بجای شخصیت‌های ملی با عوامل بیگانه به شور و مشورت بپردازند، در صورتیکه تجربه نشان داده دولت‌های بیگانه به چیزی که توجه ندارند منافع ملت‌های غیر خودی می‌باشد.

متأسفانه هنوز که هنوز است در میان اپوزیسیون فردی که از هر نظر قابلیت و مشخصات یک سردار ملی و لایق بعهد گرفتن رهبری اپوزیسیون را داشته باشد مشاهده نشده.

مجدد نظام پادشاهی و یا نظام دیگری داشته باشید، قاعدتاً باید در دو مرحله این حرکت به اجراء گذاشته شود.

در مرحله اول باید راه حلی برای کنار گذاشتن و پس گرفتن حاکمیت از این شیادان محیل که همچنان می تازند و می برند کرد و بعد از آن در مورد چگونگی نوع نظام و اداره مملکت را که شامل مرحله دوم می باشد، اندیشید. در مورد اینکه چگونه می توانیم از خان اول که چیره شدن به این حکومت و برچیدن بساط آنان است بگذریم - که باید گفت به مراتب از مرحله دوم مهمتر و سخت تر است - باید بگویم که نقش اصلی را آن سردار ملی که در واقع حلال مشکلات خواهد بود بازی خواهد کرد که دارای خصوصیتی است که قبلاً بدان اشاره کردم.

شاهزاده عزیز و گرامی، حالا این گوی و این میدان. اگر چنانچه محسناتی را که شامل خصوصیات یک سردار ملی می باشد در وجود خودتان می بینید و مطمئن هستید که می توانید نقش واقعی یک سردار ملی که موفق به سازماندهی و یکپارچگی نیروهای ملی و رهبری مبارزات مردم ایران بر علیه ظلم و پیدادگری حکومت جمهوری اسلامی را به عهده بگیرید، با اعلام آمادگی و فراخواندن اپوزیسیون وارد کارزار مبارزاتی شده و قضاوت اینکه آیا شاهزاده رضا پهلوی به مرتبه یک سردار ملی رسیده و لایق آن می باشند را به مردم ایران و تاریخ واگذار کنیم. در غیر اینصورت، ملت ایران و اپوزیسیون از شاهزاده این انتظار را دارند که در اولین فرصت بخاطر مسئولیتی که در مقابل ملت ایران دارند و بخاطر روشن شدن تکلیف خیلی از کسانی که سالها به وجود و موقعیت استثنائی شاهزاده دل و امید بسته اند، آنان را از تصمیمی که در رابطه با امتناع از قبول مسئولیت مورد بحث حالا به هر دلیلی و مصلحتی که می خواهد باشد مطلع فرمایند.

با بهترین آرزوها برای ملت ایران

مونبخ - آلمان، ۲ آبان ماه ۱۳۸۷، ۲۳ اکتبر ۲۰۰۸

برگزاری جشن مهرگان در استکهلم - سوئد

روز شنبه چهارم اکتبر، جبهه ملی در سوئد، طبق روال همه ساله آیین مهرگان را در محل جبهه ملی در استکهلم برگزار کرد. در این جشن که با استقبال ایرانیان مقیم استکهلم روبرو شد، شماری از هم میهنان از جمله، مسئولان جبهه ملی در سوئد، اعضاء شورا، هواداران و دوستداران جبهه ملی در سوئد شرکت کرده بودند.

این مراسم طبق برنامه قبلی اعلام شده از ساعت ۶ بعد از ظهر آغاز گردید.

سخنرانان در این جشن عبارت بودند از: آقایان عباس شمس و علی صادقی که پیرامون تاریخچه جشن مهرگان و چگونگی پدید آمدن و استمرار آن تا امروز مطالبی بیان کردند که مورد توجه قرار گرفت. سپس اشعاری از لسان الغیب حافظ خوانده شد.

این مراسم پس از صرف شام با شادی و شادمانی تا پاسی از شب ادامه داشت

مسئول تشکیلات فرهنگی جبهه ملی در سوئد

عباس آهوچشم

نیاز جامعه امروز ایران به یک سردار ملی

بقیه از ص ۶

همانقدر سخت و خطرناک است که اگر خواسته باشیم تاجی را از میان شیرهای درنده برداریم. باید قبول کرد دست به این کار زدن بدون استقبال از خطر و نبرد با شیرهای درنده امکان پذیر نخواهد بود.

مدتها پیش از طرف شاهزاده کتابی تحت عنوان «نسیم دگرگونی» برای نگارنده فرستاده شد. بعد از اتمام مطالعه کتاب شاهزاده باید عرض کنم به هیچ موردی که بشود به آن ایراد گرفت برخورد نکردم. سراسر محتوای کتاب دال بر احساسات پاک و عشق بی حد ایشان به میهن شان می باشد.

تنها کافی است که شما به خطوط صفحات ۱۲۳ - ۱۱۹ که مربوط به پیام ایشان به جوانان ایران است رجوع فرمائید تا پی به صحت عرایض نگارنده ببرید.

اما با تمام محسناتی که این کتاب دارد و به آن نیز اشاره شد نباید مانع از این شود که واقعیت را با شما عزیزان درمیان بگذارم.

این درست است که معنای خطوط و کلماتی که شاهزاده به آن متوسل شده و تکیه بر آن کرده بسیار خوش آیند و به خواننده گرمی خاصی می دهد ولی متأسفانه این لحظات لذت بخش زودگذر و بعد از چند دقیقه ای که از مطالعه کتاب می گذرد، خواننده تازه پی به این می برد که تمامی این حرف ها جنبه تئوری داشته و از آرزوهای یک انسان پاک و منزّه تجاوز نمی کند. تا موقعیکه طرح اجرائی مربوط به چگونگی و نحوه به ثمر رساندن این آرزوها که بستگی مستقیم دارد به کادر مدیریت موجه و رهبری و داشتن امکانات کافی مهیا نباشد، این حرف های قشنگ و به ظاهر امیدوارکننده همینطور که در این سی سال گذشته بارها گفته و شنیده شده، همچنان به اجراء گذاشته نخواهد شد و کاری هم صورت نخواهد گرفت و چنانچه هر چه زودتر قدم های اساسی در این زمینه برداشته نشود - همانطور که تا امروز شاهد بر آن بوده ایم - آب از آب تکان نخواهد خورد.

قبول کنیم که هر چیزی قیمتی دارد و برای بدست آوردن آن باید قیمتش را پرداخت.

با تمام دخالت هایی که بیگانگان در تغییر رژیم و حمایتی که از اپوزیسیون بخصوص مذهبیبون مخالف رژیم بعمل آوردند که بر هیچکس پوشیده نیست، نباید از حق گذشت که آیت الله خمینی و پیروانش به همین مفتی ها هم به این قدرت و مقام نرسیدند. برای رسیدن به مقصودشان می بایستی قیمت زیادی می پردازند. به همین خاطر هم خیلی از آنان زندگی شان را روی آن گذاشتند.

چنانچه رژیم پهلوی همچنان بر سر قدرت و حکومت باقی مانده بود، یقیناً شاهزاده رضا پهلوی بعد از پدر تاجدارشان با تأیید مجلسین به مقام پادشاهی ایران مفتخر می شدند، ولی امروز که سی سال آرزو را پشت سر گذاشته ایم و رژیم و سیستم حکومتی دیگری بر ایران حکومت می کند، لازمه اش این است که چنانچه شما قصد برگشت و احیاء

شهبال نوابی شاعر افغان

چيستيم؟

گم شدم در خویش، تا که وطن گم کرده ام
 مرده ای بی صاحبم، گور و کفن گم کرده ام
 نی زَنم، نی مرد و نی نامر، آخر چيستيم؟
 من که در خود، خوی و بوی مرد و زن گم کرده ام
 نی به دل ذوق تپیدن، نی به جان نورِ یقین
 در سر شوریده، شور زیستن گم کرده ام
 گمراهان را، من که عمری رهنما بودم، کنون:
 حالتی دارم که راه خویشتن گم کرده ام!
 حاصل از تقلید غیر، جز خود فراموشی نبود
 ناگشوده راه نو، راه کهن گم کرده ام
 نفس بی انصاف کی سر در گریبان می کند
 از کمال بی تمیزی ها، یخن گم کرده ام
 رفت از دستم صد افسوس، مُفت ایام شباب
 کی بدست آید دوباره، آنچه من گم کرده ام
 در دیار غیر تنها زیستن تلخست، تلخ
 هم دیار و هم زبان و هم سخن گم کرده ام

* - یخن، یخدان: صندوقی که رخت و لباس در آن نهند

خوانندگان گرامی می توانند مطالب خود را جهت چاپ در
 نشریه جبهه ملی خارج کشور، به نشانی زیر بفرستند.
 راه تماس با سازمان جوانان جبهه ملی خارج از کشور:
www.javanane-melli.de
info@javanane-melli.de

نشریه

جبهه ملی ایران

خارج کشور

با مسئولیت هوشنگ کردستانی زیر نظر

هیأت تحریریه

هوشنگ کردستانی، مهندس مسعود هارون - مهدوی،

دکتر امیر هوشمند ممتاز و دکتر حسن کیانزاد هر ماه

یک بار در خارج از کشور انتشار می یابد

نوشتارهای با نام نویسنده در نشریه جبهه ملی ایران

خارج کشور، الزاماً نظر جبهه ملی ایران نیست.

سخنی پیرامون گفت و گوهای ...

بقیه از ص ۱

تحویل دادن شاه که در آن زمان برای مداوا در آمریکا بسر
 می برد، به جمهوری اسلامی شدند. برژینسکی که
 می دانست بدون موافقت رئیس جمهور آمریکا و با توجه به
 آزادی رسانه های خبری آمریکا قادر به پذیرفتن این
 پیشنهاد نیست، با بیان آنکه تحویل شاه با غرور ملی ما
 سازگار نیست، جلسه را ترک کرد.

ابراهیم یزدی که طراح این دیدار بود و به عنوان وزیر
 خارجه همراه با مهدی بازرگان و چمران در این گفت و گو
 حضور داشت، می گوید درخواست مذاکره نه از سوی
 بازرگان که از سوی برژینسکی داده شد.

از افشاگری رابرت گینس وزیر دفاع آمریکا و ابراهیم
 یزدی وزیر خارجه دولت موقت می توان استنباط کرد که در
 این دیدار که بی شک به اصرار چمران و یزدی و به
 پیشنهاد بازرگان صورت گرفته است، هر یک از دو طرف در
 جهت خواستهها و منافع خود حرکت می کرده اند.
 برژینسکی می خواسته بگوید، گرچه بدون حمایت بی دریغ
 آمریکا انقلاب اسلامی به پیروزی نمی رسید، با وجود آنکه
 بعد از پیروزی سیاست غالب در ایران اسلامی، سیاست
 انگلستان می باشد. با این وجود ما حاضریم جمهوری
 اسلامی را بپذیریم و همه قراردادهای فروش جنگ افزار به
 ایران را مقدم بشماریم چرا که هر دوی ما دشمن مشترکی
 در همسایگی شمال ایران داریم.

در این گفتار اعتراف به اینکه استراتژی آمریکا در بردن
 شاه و آوردن خمینی در درجه نخست بر پایه دشمنی با
 روسیه شوروی قرار داشته است، آشکار می شود.

از پیشنهاد بازرگان هم مفهوم می شود که یاران بازرگان
 که گرایش آمریکایی آنها بر کسی پوشیده نبوده و نیست،
 به او تفهیم کرده بودند که تا زمانی که شاه زنده است،
 خمینی از تکرار ۲۸ مردادی دیگر و سرنگونی انقلاب
 اسلامی در وحشت و اضطراب بسر می برد، چنانچه بتوانیم
 قبول پیشنهادهای برژینسکی را در گروه تحویل شاه
 بگذاریم می توانیم هم به ترس خمینی پایان دهیم، هم در
 ازاء این خدمت به بقای دولت خود یاری رسانیم و هم رابطه
 با آمریکا را بهبود بخشیم.

اما بهشتی و سردمداران حزب جمهوری اسلامی که به
 محتوای مذاکرات پی برده یا از آن آگاه شده بودند، با صدور
 بیانیه ای با این عنوان که «آقای بازرگان، چرا با برژینسکی
 ملاقات کردید؟» و ذکر آنکه «در روزهایی که رهبر انقلاب
 شدیدترین حملات را به امپریالیسم های جهانخوار آغاز
 کرده اند ملاقات نخست وزیر با مشاور امنیتی کارتر چه
 معنی دارد؟» باعث شدند تا جوانانی که خود را دانشجویان
 پیرو خط امام می نامیدند به سفارت آمریکا در تهران حمله
 بردند و اعضاء سفارت را به گروگان بگیرند.

سرانجام بازرگان که در اعتراض به مخالفان گفت «نه امام
 محمدرضا شاه است و نه من هویدا» با استعفاء شتابزده خود
 نشان داد که هم سختگیرتر از شاه است و هم او بی اراده تر
 از هویدا.

آزادی دین، زبان و بیان عقیده اصل جدایی ناپذیر پیشرفت و تجدد است